



یادداشت شفاهی از دکتر محمد دشتی

## اندیشه‌های فلسفی - اعتقادی ایرانیان

اعتقادات باستانی ایرانیان و نحوه‌ی مواجهه‌ی ایرانیان با دین اسلام

فرمود: «سلمان منا اهل البیت.» و بعد از معصومین نیز احدی به مقام ایشان نرسید.

جلوه‌ی دیگر برخورد ایرانیان با افکار و اندیشه‌ها، نحوه‌ی برخورد ایرانیان مقیم یمن<sup>۱</sup> با فرستاده‌ی خداست که خود داستانی شنیدنی دارد.

در پی احضار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) توسط خسرو پرویز، باذان فرماندار ایرانی یمن دو سرباز را به مدینه فرستاد تا پیامبر را به صناعا و از آنجا به تیسفون بفرستند که این حرکت به طور طبیعی به شکنجه و شهادت پیامبر می‌انجامید. هنگامی که سربازان ایرانی، پیامبر را در مسجد مدینه ملاقات کردند و ماموریت خود را به آن ابلاغ کردند، پیامبر فرمود من نکته‌ای را به شما می‌گویم که شما از آن اطلاع ندارید: خدای من شکم خدای شما را درید. شما بروید و تحقیق کنید. چنانچه گفته‌ی من درست باشد بدانید که من پیامبرم و چنانچه دروغ بود در خدمت شما هستم. سربازان به نزد بازان برگشتند، بازان نیز در پی تحقیق برآمد. در این هنگام پیکی از تیسفون رسید و گفت من شیرویه هستم و پدرم را کشتم. برای من از ایرانیان و هواداران مان در یمن بیعت بگیرید. بازان و هم‌های ایرانیان مقیم یمن که صدق و حقیقت سخن رسول خدا را یافتند، اسلام آوردند و به جای بیعت با شیرویه با رسول خدا بیعت کردند و یمن بدون هیچ درگیری ضمیمه‌ی قلمرو اسلام شد. بدین ترتیب ایرانیان مقیم یمن همچون سلمان با رویکردی منطقی و در اوج قدرت آئین حق را پذیرا شدند. گفتنی است که بازان و بسیاری از ایرانیان مسلمان یمن در نبرد با اسود انسی پیامبر دروغین یمن که در اواخر حیات پیامبر شورش کرد، به شهادت رسیدند اما مجدداً فیروز و همراهانش با همکاری «آزاد» همسر اسیر شده‌ی بازان و با تشویق و تشجیع پیامبر علیه اسود اقدام کردند و او را به قتل رساندند و مجدداً حاکمیت اسلام بر جنوب جزیره‌العرب را برقرار ساختند. بشارت قتل اسود را در ماه‌های آخر عمر شریف پیامبر به ایشان ابلاغ کردند که موجب سرور و شادمانی ایشان گردید.

وجود معانی ظریف فکری و مذهبی در پیشینه‌ی فرهنگی و تمدنی ایران در حقیقت سطح فکری مردم ایران را به حدی رسانده بود که یک فکر و اندیشه را خیلی راحت می‌توانستند تحلیل و بررسی کنند و صحت و سقم آن را دریابند. مردم ایران قرن‌ها و بلکه هزاران سال بود که با مفاهیم الهی و توحیدی و حتی اندیشه‌های فلسفی آشنا بودند؛ با این مفاهیم فکر و ذهن مردم ایران کاملاً ورزیده شده بود و به راحتی می‌توانستند این مفاهیم را وارد دستگاه تجزیه و تحلیل منطقی و استدلالی خودشان بکنند و صحت و سقم آن و ضعف و قوت آن را در بیابند و به آن واکنش مثبت یا منفی نشان بدهند. در همین ارتباط وقتی که با فکر و اندیشه و آموزه‌های اصیل اسلامی مواجه شدند به راحتی می‌توانستند این مفاهیم را بررسی و تحلیل کنند و در حقیقت به آن ندای فطرت خودشان پاسخ بدهند.

در همین ارتباط مردم ایران به صورت آرام و داوطلبانه، بدون هیچ‌گونه تحمیلی که در این زمینه وجود داشته باشد به مرور اسلام را می‌پذیرند و به آن گرایش پیدا می‌کنند و به آن دل می‌بندند و از آن دفاع می‌کنند و آن را با تمام وجود وارد زندگی خودشان می‌کنند. البته افرادی مثل شعبی‌ها که معادل ملی‌گرایان امروز می‌شوند، در طیف‌های مختلف بوده‌اند که متعصبانه در برابر ورود اسلام مقاومت می‌کردند - که قدری هم مربوط به

ایرانیان قبل از ظهور اسلام چگونه می‌اندیشیدند و چه اعتقاداتی در بین آن‌ها رایج بود؟ در مقابل عقاید غیر بومی چه عکس‌العملی داشتند؟ و معیار پذیرش این اندیشه‌ها چه بود؟ با ورود اسلام چگونه برخورد کردند و اساساً این دین چگونه در ایران گسترش پیدا کرد؟ سوالات فوق معیار خوبی برای شناخت وضعیت اعتقادی جامعه‌ی باستان بالاخص در آستانه‌ی ظهور اسلام می‌باشد. که پاسخ به آن‌ها محتاج بررسی و پژوهش فراوان است. اما یادداشت زیر می‌تواند ورود خوبی برای این بحث باشد. از جناب دکتر محمد دشتی در مورد اندیشه‌ها و اعتقادات ایرانیان و زمینه‌سازی آن‌ها برای پذیرش اسلام سوال کردیم.

پیشینه‌ی فرهنگی ایران نشان می‌دهد که مردم ایران در پذیرش و یا رد اندیشه‌ها تعصبی نداشته‌اند. مهمترین ویژگی مردم ایران خضوع در برابر منطق و برهان و دلیل است و این مسئله در ابعاد مختلف و متنوعی بروز کرده است. یعنی مردم ایران در طول تاریخ نشان داده‌اند در برابر گفتمان منطقی هیچ‌گونه مقاومت تعصب‌آمیزی ندارند. اساساً مینا و پستوانه چنین روحیه‌ای، حالت عدم تعصب مردم ایران نسبت به یک اندیشه‌ی خاص است. آن چیزی که برای مردم ایران اهمیت دارد حقانیت یک فکر و اندیشه است و از این نظر برای آن‌ها مهم نیست که این فرهنگ و اندیشه از یک خاستگاه ملی و وطنی برخاسته باشد، یا از خارج قلمرو و حوزه جغرافیایی و انسانی مردم و ملت ایران. وجود ویژگی روحی و فرهنگی مورد اشاره در ایرانیان موجب گردیده تا آنان در تعامل با سایر تمدن‌ها استعداد قابل توجه و برجسته‌ای داشته باشند و این مطلب را در گرفتن ویژگی‌ها و آموزه‌های مثبت سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نشان داده‌اند. طبعاً همین موضوع از مهمترین زمینه‌های پذیرش اسلام از سوی مردم ایران است.

از جلوه‌های بارز رویکرد منطقی ایرانیان در برخورد با فرهنگ اسلام جستجوی خستگی‌ناپذیر سلمان فارسی -روزبه- برای نیل به آیین حق است. سلمان برای مطالعه‌ی علمی و مستقیم براساس منابع اصیل دین مسیحیت، جی اصفهان را به مقصد عموره در آسیای صغیر و قلمرو امپراطوری بیزانس، ترک کرد و مراحل عالی علمی و مناصب تشکیلاتی این آیین را که در آن زمان مشهورترین آیین داعیه‌دار حق و حقیقت بود نزد استاد بزرگ کلیسای آن‌جا، طی کرد. سلمان تا در آخرین روزهای حیات استادش از او می‌خواهد که چنانچه مطالب ناگفته‌ای دارد برای وی باز گوید، استاد نسخه‌ای از انجیل را که تحریف نشده و یا کمتر تحریف شده بود به وی می‌دهد. در آن نسخه نشانه‌های پیامبر آخرالزمان آمده بود. به سلمان می‌گوید که من نمی‌توانم این نسخه را برای مردم بازگویم اما تو بدان که آنچه در این نسخه هست، عین حق و حقیقت است و این روزگار، روزگار ظهور پیامبر آخرالزمان است که در منطقه‌ی حجاز ظهور خواهد کرد... سلمان پیامبر را می‌بیند و می‌شناسد. به او ایمان می‌آورد و از بزرگترین صحابه می‌شود؛ به گونه‌ای که پیامبر در مورد ایشان

رفتار خلفای آن روز با غیر عرب‌ها بود- حتی جنگ‌هایی هم به راه انداختند ولی این‌ها جریان غالب نبودند.

نکته‌ی مهمی که در ارتباط با فضای فکری و فرهنگی حاکم بر جامعه‌ی ایران در آستانه‌ی ورود اسلام تذکر آن ضروری است این است که باتوجه به راه یافتن انحرافات و خرافات شرک آلود فراوان به آیین زرتشت از سویی و حاکمیت نظام طبقاتی ظالمانه از سوی دیگر که علاوه بر محرومیت اجتماعی و اقتصادی اکثریت جامعه، استعدادهای مردم ایران را سرکوب می‌کرد و مانع علم‌آموزی ایشان بود، توده‌ی جامعه‌ی ایران از مدت‌ها پیش از ورود اسلام، به ویژه از قرن پنجم میلادی در جستجوی بازسازی و تحول فکری بود و این احساس نیاز و گرایش خود را به طرق مختلف ابراز می‌کرد؛ رواج افکار و اندیشه‌های متنوع و مغایر با اندیشه‌های مورد حمایت حکومت ساسانی، نشان دهنده‌ی وضعیت فکری و فرهنگی مورد اشاره است.

این اندیشه‌ها هم داخلی و بومی بودند و هم خارجی. هر دو جریان فکری نیز در میان توده‌های مردم ایران نفوذ پیدا کرده بود و هواداران قابل توجهی داشت؛ از جانب مرزهای غربی ایران اندیشه و فرهنگ مسیحی در داخل قلمرو ساسانی به ویژه در ایالات غربی کشور رواج پیدا کرده و هوادارانی داشت. مخصوصاً مذهب نسطوری که پیروان نسطوریوس بودند. اسقف و کشیش مذهب نسطوری یک مقام رسمی در دولت ساسانی داشت و کاملاً در ایران به رسمیت شناخته شده بود؛ چراکه این کشیش مسیحی تفسیر و قرائت خاصی از مسیحیت داشت که با قرائت نوع کشیشان مسیحی و مذهب حاکم بر امپراطوری روم و بیزانس که ارتدکس بود، زاویه داشت. از این رو، دولت ساسانی که نمی‌توانست از رواج مسیحیت در ایران جلوگیری کند، به مسیحیان نسطوری که حداقل از نظر سیاسی از ناحیه‌ی ایشان احساس خطر نمی‌کرد، میدان می‌داد و آنان دارای تشکیلات مذهبی خودشان بودند.

چنان‌که اشاره شد، مسیحیت در مرزهای ایران به طور متراکم حضور داشت و به طور جدی وارد برخی ایالات ایران مثل ارمنستان شده بود، به طوری که به تدریج ایالت بزرگ ارمنستان که از ایالت‌های مهم و سوق‌الجیشی ایران ساسانی و واقع در مرزهای روم بود یک پارچه مسیحیت را پذیرفتند و البته این منحصر به ارمنستان نبود و در جاهای دیگر ایران نیز افرادی به مسیحیت گرویده بودند. گرایش نسطوری تفکری بیرونی محسوب می‌شد و به هر حال از سمت غرب آمده بود. این جریان از جریان‌های فکری برآمده از خارج مرزهای ایران بود که بیشتر ساز تحول فکری مردم ایران شده بود، به طوری که صاحب‌نظران معتقدند اگر اسلام وارد ایران نشده بود مسیحیت کل ایران را فرا می‌گرفت.

از سمت شرق نیز آئین بودیسم اندیشه‌ای وارداتی و فلسفی و عرفانی بود که بخش‌های وسیعی از ایران شرقی را در ناحیه‌ی افغانستان امروزی تصرف کرده و جای پای محکمی در این مناطق پیدا کرده بود طوری که شمار قابل توجهی از ایرانیان شرقی بودایی شده بودند. در شرق ایران در مناطقی مثل شمال کابل و نواحی بامیان هنوز مجسمه‌های بزرگی از بودا وجود دارد که مربوط به زمان اوج نفوذ بودیسم در این مناطق قبل از اسلام است. در کتابی مثل «اکمال‌الدین» مرحوم شیخ صدوق شرح نسبتاً مفصلی از بودا تحت عنوان بوداسف‌حکیم که همان بودا می‌باشد آمده است.

اندیشه‌های فلسفی یونان هم از جمله‌ی این اندیشه‌های وارداتی است که به طور محدود وجود داشته است. در زمان انوشیروان تعدادی از فلاسفه‌ی رومی که با حکمیت مسیحیت در روم تحت فشار بودند به ایران آمدند که البته به علت فراهم نبودن شرایط مورد انتظارشان در ایران به وطن خود بازگشتند. تصور آن‌ها این بود که در دربار ساسانی و حاکمیت و به طور کل جامعه‌ی ایران، فضای باز فکری و سیاسی حاکم است، و آن‌ها در ایران می‌توانند از تحت فشار کلیسا خارج شده و به فعالیت بپردازند ولی این‌گونه نبود. به هر حال روابط محدودی هم با اندیشه‌های یونان باستان وجود داشته است.

در داخل هم اندیشه‌های نو مذهبی و دینی و تا حدودی هم آغشته با اندیشه‌های فلسفی نظیر آئین مانی و آئین مزدک رواج داشت؛ مانی که یک ایرانی و اهل بابل در بین‌النهرین بود، خود را «فارقلیط»، یعنی همان شخصیت و پیامبر موعود مسیح قلمداد می‌کرد. اما در واقع، آئین مانی التقاط و ترکیبی از اندیشه‌های بودایی و مسیحی و زرتشتی با تحلیل‌های خاص مانی بود؛ مجموعه‌ای فکری که کل ایران را تحت تاثیر خودش قرار داد و این آئین مدتی مورد حمایت شاپور اول و بعضی دیگر از پادشاهان ساسانی بود و در ایران و بلاد اطراف رواج چشم‌گیری یافت. ولی در زمان پادشاهان بعدی با توجه به تعصبات آئینی مورد غضب سلاطین ساسانی قرار گرفتند. اما به هر حال این اندیشه همچنان در ایران و مخصوصاً در خارج از مرزهای ایران به خصوص در آسیای مرکزی، منطقه سین‌کیانگ و کاشغر و تورفان و ختن، حتی تا مغولستان و شمال چین رواج پیدا کرد. بعدها آثار و کتاب‌های ایشان در تورفان کشف و قرائت شد.

اضافه بر این فکر التقاطی و مجموعه‌ی فکری چندگانه، از جمله‌ی افکار دگراندیشانه، قرائت خاص مزدک از آئین زرتشت بود که به نظر می‌رسد تفسیر اصول‌گرایانه‌ای در برابر اندیشه و قرائت رسمی از آئین زرتشت، تحت عنوان پاک‌دین و آئین زروانیسم باشد که با جبرگرایی همراه بود. اندیشه‌ی عدالت‌خواهانه‌ی مزدک در آئین زرتشت و تفسیر و قرائت او جای پای محکمی در میان توده‌های به ستوه آمده‌ی مردم ایران باز کرده بود. همه چیز حاکی از آن است که مردم ایران تشنه‌ی اندیشه‌های ناب فکری و فلسفی و افکار تاب‌پیش‌رو و منطقی و قابل دفاع و از بعد اجتماعی افکار و اندیشه‌های عدالت‌خواهانه بودند.

در مورد اندیشه‌های میترائیسم باید گفت که به رغم رواج این اندیشه‌ها در مقطعی از تاریخ روم، این اندیشه جز در مواردی در ایران خیلی برجسته نبوده است. گرچه در اوستا در بخش مهر یشت-ستایش مهر-آمده است. اما به هر حال اوج این اندیشه و گسترش آن در عصر اشکانیان است. اشکانیان اساساً غیر زرتشتی و قائل به میترائیسم بودند و همان افکار مشرکانه‌ی آریاهای کهن ماقبل زرتشتی و ماقبل توحیدی را داشتند، هنگامی که در حدود ۲۵۰ سال قبل از میلاد «خوش‌خوش» ایران از سلطه‌ی سلوکیان بیرون آمد، این اندیشه بر کل نجد ایران تا فرات مسلط شد و توسط اشکانیان گسترش یافت.

نفوذ آموزه‌های شرک کهن به آئین زرتشت منحصر به عصر اشکانی نبود، قبل از آن هم احتمالاً در حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد، در اثر تهاجم اقوام تورانی که به قلمرو آئین زرتشت - طبق روایات و سنت‌های زرتشتی، خود زرتشت در همین جنگ‌های با تورانیان کشته شد- صورت گرفت، وارد آئین زرتشت شد. اما در

آئین میترا در عصر اشکانی در ایران و روم رواج چشمگیری دارد اما در عصر ساسانی این گونه نیست. در منابع تاریخی به شکلی که در عصر اشکانیان بوده، در عصر ساسانی آن را نمی‌بینیم گرچه همان‌طور که گفته شد، در اوستا هم آئین به اصطلاح ستایش میترا تحت عنوان مهرگشت آمده است.

بخش قابل توجهی از آئین زرتشت، ایده‌ها و اندیشه‌های متعالی است، از نظر اخلاقی و اجتماعی و حتی از نظر سیاسی. این مفاهیم و ایده‌ها معیار و مقیاسی را به دست مردم ایران داده بود که به هر حال فکر و اندیشه و عمل حاکمیت باید در چارچوب افکار و کردار نیک بگنجد و با این مقیاس قابل ارزیابی باشد. ایرانیان از نظر فکری از اوستا پندار نیک را آموخته بودند؛ یعنی فکر و اندیشه باید یک فکر قابل دفاع و نیک باشد و در گفتار هم که بحثی اخلاقی است به انسان یاد داده شده بود که بر اساس صداقت و راستی رفتار کند و از هرگونه دروغ پرهیز شود. این عصاره‌ای است از آن مجموعه‌ی فکری - اخلاقی و رفتاری که آئین زرتشت به مردم ایران عرضه کرد و این آموزه‌ها به طور خیلی ساده و همه‌کس فهم در اختیار مردم ایران قرار گرفته بود و این نکته‌ی مثبتی بود.

به علاوه اوستا اندیشه‌های متعالی توحیدی، خدای دانا و توانا، اهورامزدا و صفات عالی خداوند، یعنی اندیشه‌های کلامی و فلسفی متعالی را به نحوی در اختیار مردم ایران گذاشته بود.

البته بعضی از اندیشه‌های متعالی غیر زرتشتی هم طبق آنچه که شیخ اشراق - سپهروردی - به آن‌ها اشاره می‌کند افکار عرفانی متعالی است که به نظر می‌آید آن افکار هم از همین مجموعه اندیشه‌های زرتشتی بوده است؛ البته زرتشتی غیر انحرافی، نه زرتشتی منحرف شده. اگر آن‌ها هم لحاظ شود، طبعاً مجموعه‌ای از اندیشه‌های ناب توحیدی عرفانی هم که همسو با فلسفه اشراقی می‌باشد در میان قشر فرهیخته و اندیشمندان ایران وجود داشته که این‌ها را ما می‌توانیم به عنوان زمینه‌های مثبتی که ناشی از آئین زرتشت بوده و در اختیار مردم ایران قرار داشته است، بپذیریم؛ هرچند که انحرافات آئین زرتشتی هم زمینه‌ای شده برای این که مردم ایران نسبت به این آئین و این قرائت رایج، علقه کمتری احساس نکنند. تفسیر مزدک از این آئین یک تفسیر بسیار پیشرفته و پیشروانه‌ای است؛ هرچند تفاسیر منحصر به قرائت و تفسیر مزدک نبوده است، چون اساساً بحث تفسیر آئین زرتشت، باب وسیعی است؛ تفسیری که در قالب زند و پازند است. تفسیرهای متعدد و غیررسمی و غیر حکومتی نسبت به آئین زرتشت بوده که به جهت مخالفت دستگاه رسمی سیاسی و دینی ساسانی با این تفاسیر، اساساً مفهوم زند و زندقه و زندیق امری منفی شده است، در حالی که این تفسیرها مثبت بوده‌اند و دستگاه حاکم هم



عصر اشکانیان میترایسم به صورت وسیع و متکی به قدرت امپراطوری اشکانی وارد مجموعه‌ی فکری ایرانیان شد که البته در کنار آن آئین سنتی زرتشت به رغم بی‌مهری اشکانیان به حیات خودش توانست ادامه بدهد و هم‌زمان سیاست مذهبی اشکانیان از ناحیه‌ی موبدان زرتشتی مورد نفرت قرار گرفت و اشکانیان به جهت عدم خدمت به آئین زرتشت، منفور واقع شدند و زمانی که ساسانیان که افرادی موبدزاده و جزو روحانیون و موبدان معبد آن‌ها در استخر بودند، روی کار آمدند، با نفرت خاصی با اشکانیان برخورد کردند. هرچند که تعصب ملی هم بی‌تأثیر نبود؛ چرا که ساسانیان پارسی بودند و خود را وارث تمدن هخامنشی می‌دانستند و اشکانیان تازه‌وارد به ایران را نیروهای ناصالحی برای پرچمداری ایران تلقی می‌کردند. به هر حال در دوره‌ی اشکانیان آئین میترایسم به رغم آئین غالب مردم ایران که آئین زرتشت بود، در ایران و روم رواج چشمگیری داشت. حتی سنت آگوستین به عنوان یکی از بزرگترین مدافعان آئین مسیحیت، ابتدا خودش آئین میترایسم و مانوی داشته است. در آن زمان بین میترایسم و مانویت و مسیحیت در روم رقابت وجود داشت که در نهایت مسیحیت غالب شد.

#### دو نگاه

نفوذ آموزه‌های شرک کهن به آئین زرتشت منحصر به عصر اشکانی نبود، قبل از آن هم احتمالاً در حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد، در اثر تهاجم اقوام تورانی که به قلمرو آئین زرتشت صورت گرفت، وارد آئین زرتشت شد

یک نحو تفسیر از آئین زرتشت داشت که به آن عمل می‌کرد. اما مسئله این است که آن قدر تفاسیر زیاد شده بود که عملاً تفسیر - زندگی - بار منفی پیدا کرده بود و همان زمان هم وقتی می‌خواستند بگویند این باطل است می‌گفتند این زندگی است. در دوره اسلامی هم این مفهوم، با این بار منفی وارد دوره اسلامی شد. این نشان می‌دهد که فضای تفسیر و تحلیل آئین زرتشت با قرائت‌های مختلف و با رویکردهای مختلف ارزشمند و ظریف و دقیق و قابل دفاع هم بوده است؛ گرچه به نظر می‌آید این قرائت‌ها در میان توده مردم غیر از همان مواردی که گفته شد، یعنی مانوی و زرتشت و مزدکی چندان مشهور نبوده است، اما شکی نیست که این قرائت‌ها نشان می‌دهد که مسئله تفسیر یک بحث روز بوده و همیشه مورد دغدغه‌ی روحانیان و موبدان زرتشتی بوده است.

نکته‌ی مهمی که باید گفته شود این است که آئین و اندیشه تشیع برگرفته از منابع یا افکار و رسوبات فکری ایران باستان نبوده است؛ اما از زاویه دیگری افکار و فضای فکری ایران قبل از اسلام تناسب قابل توجهی با اندیشه‌ی در واقع مذهب تشیع داشته است. در حقیقت آن افکار ناب آئین زرتشت که افکار تحریف نشده بوده است کم و بیش در دست این مردم بوده و توسط بعضی از جریان‌ها، حفظ و بیان می‌شده است؛ مضافاً به این که در همان شکل انحرافی هم مواردی درست بوده است، مثلاً اینکه حق حاکمیت از آن خدای متعال است و باید از طریق خدای متعال به افراد واگذار شود که در «گات‌ها» آمده است. در بخش گات‌های اوستا زرتشت می‌گوید که: «هورامزدا! تو خود بهترین حاکم را تعیین کن، تو خود بهترین حاکم را به من نشان بده! و آن وقت می‌گوید که و هومنه یا همان بهمین به عنوان جبرئیل می‌آید و می‌گوید که ای زرتشت هورامزدا تو را به عنوان بهترین حاکم تعیین می‌کند.

این آموزه که اساس حاکمیت مال خدای متعال است و حاکم باید از ناحیه‌ی خداوند متعال تعیین بشود و اوست که حق حاکمیت خودش را به افرادی که خودش صلاح می‌داند به عنوان بهترین حاکم واگذار می‌کند، در اوستا موجود است. لذا این آموزه‌های اصیل می‌تواند تناسبی با آئین و با مذهب تشیع داشته باشد و درک و فهم و هضم محتوای مذهب تشیع را برای مردم ایران سهل و آسان سازد.

به این اعتبار می‌توانیم بگوییم که افکار و اندیشه‌ها یا فضای فکری و اندیشه‌ی دینی مردم ایران قبل از اسلام این آمادگی را داشته است که بتواند مذهب تشیع را جذب و هضم کند. و بدین ترتیب اندیشه‌های ایران باستان کمک کرد به این که مردم ایران به آئین تشیع گرایش پیدا کنند.

همچنین به نظر می‌رسد که زمینه‌ی فکری و آشنایی فکری و تجربی با مسائل عرفانی و معنوی و سیر و سلوک، این آمادگی را در مردم شرق ایران به وجود آورده بود که هنگامی که با مفاهیم عرفانی، معنوی و سیر و سلوک اسلامی مواجه می‌شوند بتوانند به سرعت آن را بپذیرند و بپذیرند و آن فکر و اندیشه را توسعه بدهند. لذا اندیشه‌های عرفانی و طریقت‌های تصوف بیشتر در شرق ایران و در خراسان توسعه یافت.

به هر حال، مردم ایران در آستانه‌ی ورود اسلام، از کانال‌های مختلف و در ابعاد و جهات مختلف آمادگی تحول فکری را داشتند؛ اما آنچه که در اختیارشان بود در برابر اسلام قابل عرض اندام نبود. یعنی این که آن مجموعه‌ی افکار و اندیشه‌هایی که در دسترس مردم ایران بود، چه از ناحیه بومی و چه از ناحیه خارجی نقاط ضعف فراوانی داشت که در برابر آئین اسلام، با ذهن خلاق و ذهن

تیز مردم ایران در تحلیل افکار و اندیشه‌ها و نقد و بررسی آن‌ها قابل مقایسه نبود. لذا این هم باید مد نظر قرار بگیرد که انحرافات یا انحرافات توأم با خرافات افکار ایران قبل از اسلام، در اشکال بودایی، مسیحی، زرتشتی، مزدکی، مانوی یا هر کدام از این افکار مشکلات عظیمه‌ای داشت.

بنابراین مشکلات این اندیشه‌ها از یک سوی و قوت اسلام از سوی دیگر در پذیرش اسلام توسط ایرانیان نقش داشته است. در واقع زبده‌ی و ورزیدگی فکری مردم ایران تنها داور توانمندی از مردم ایران می‌سازد، اما این که در این داور کلام فکر و اندیشه را مردم ایران انتخاب کنند دقیقاً مربوط به این می‌شود که کدام اندیشه قوی‌تر است و کدام اندیشه بیشتر قابل دفاع است.

در مناظرات آزاد علمی، افکار و اندیشه‌ها مطرح می‌شوند و بازار فکری در شرق و غرب کشور ایران به وجود می‌آید. تا افکار و اندیشه‌ها مطرح شوند و عیار و وزن هر کدام در ترازوی نقد و بررسی مردم ایران مشخص گردد.

مردم ایران با آگاهی و آزادی کامل و با ارزیابی و سنجش وزن این اندیشه‌ها آنچه را که از همه موزون‌تر و متین‌تر و قابل دفاع‌تر است می‌پذیرند. لذا روند گسترش اسلام در ایران یک روند تدریجی و کاملاً مبتنی بر منطق و استدلال است و مردم ایران هیچ الزامی در پذیرش اسلام نداشتند. و آنان به عنوان «اهل کتاب» و دارنده‌ی آئین آسمانی مخیر بودند که یا اسلام را از روی استدلال بپذیرند و یا این که بر آیین کهن خود باقی بمانند و فقط به دولت اسلامی مالیاتی تحت عنوان «جزیه» بپردازند؛ در حالی که آنان دیگر زکات که بر مسلمانان واجب بود نمی‌پرداختند و همچنین از خدمت نظامی و جهاد و دادن سرباز به سپاه اسلام معاف بودند. در مجموع جزیه‌ای که ایرانیان زرتشتی و مسیحی و یا یهودی به دولت اسلامی می‌پرداختند، از مالیات‌های متنوعی که در عصر ساسانی به دولت می‌پرداختند، کمتر بود. لذا قرن‌ها بود که هنوز جمع قابل توجهی از ایرانیان هم‌چنان بر آیین کهن خود بودند به طوری که در نیشابور در قرن سوم هجری هنوز ده‌ها هزار نفر غیر مسلمان وجود داشت؛ خصوصاً خلفای اموی مردم ایران را برای پذیرش اسلام حتی تشویق هم نمی‌کردند، بلکه تشویق معکوس می‌کردند که مسلمان نشوند و همچنان جزیه بپردازند. اما مردم ایران بی‌توجه به سیاست مذهبی خلفا و تنها با رویکردی منطقی با افکار و اندیشه‌ها و از جمله اسلام مواجه می‌شدند. از همین روست که هر قدر ایران در دوره‌ی اسلامی بیشتر به استقلال سیاسی رسید بیشتر در ایمان خود استوار گشت و استوارتر از اسلام دفاع کرد.

با همین معیار است که رفته‌رفته مردم ایران به تدریج به تشیع گرویدند. ایرانیان ابتدا اسلام با قرائت اهل سنت را پذیرفتند، اما رفته‌رفته متوجه می‌شوند که در میان قرائت‌هایی که از اسلام وجود دارد، آنچه که از همه وزین‌تر و قابل دفاع‌تر و اصیل‌تر محسوب می‌شود، تشیع است، و لذا به دنبال آن حرکت می‌کنند. والسلام علی من اتبع الهدی

#### پی‌نوشت

۱- پژوهشگر تاریخ ایران و اسلام و صاحب کتاب «در آستانه‌ی غیبت» و عضو هیئت علمی جامعه‌المصطفی در قم  
 ۲- گفتنی است از حدود ۵۷۰ میلادی در زمان سلطنت انوشیروان و در پی استرداد سیف بن ذی یزن حمیری، انوشیروان ناوگانی نظامی به ظرفیت ۷ کشتی جنگی و به فرماندهی وهرز دیلمی به بندر عدن اعزام کرد. لشکریان ایرانی سپاهیان متجاوز حبشه را که به فرماندهی ابرهه و ارباط را از یمین بیرون انداختند و خود در کنار خاندان حمیر حاکمیت یمین را تا ظهور اسلام به دست گرفتند.

